

بررسی علل و زمینه‌های شورش‌های گرجستان در دوره شاه‌صفی اول و پیامد آن‌ها در مناسبات ایران و عثمانی

سید ولی اله موسوی^۱

دکتر محمد کریم یوسف جمالی^۲

دکتر احمد کامرانی فر^۳

چکیده

یکی از پیامدهای سیاست شاه‌صفی اول و از نشانه‌های ضعف دوران سلطنت وی، وقوع شورش‌های داخلی، از جمله شورش‌های ایالت گرجستان است. شورش‌های گرجستان (شورش مورای در ۱۰۳۹ هـ ق. و شورش تیموراز (طهمورث) در ۱۰۴۲ هـ ق) با بهره‌گیری از زمینه‌های تاریخی، عوامل سیاسی و اجتماعی و شرایط حاکم بر گرجستان در دوران بعد از شاه‌عباس اول، علیه دولت صفویه وقوع یافتند.

عاملین شورش (مورای و تیموراز (طهمورث)، مرگ شاه‌عباس اول و حاکمیت ضعیف شاه جوان و بی‌تجربه نوه‌اش (شاه‌صفی) را فرصت مناسبی برای استقلال‌طلبی، جدایی‌خواهی و تأمین دیگر خواسته‌های خود دانستند و با تحریک احساسات مردم ایالت گرجستان و وعده استقلال به آنها و درخواست حمایت از عثمانی، بخش قابل توجهی از تلاش‌های نظامی شاه‌صفی و سپاه صفوی را به خود مشغول ساخته و زمینه دخالت دولت عثمانی در تحولات داخلی ایران و گرجستان و سرانجام تیرگی مناسبات و رویارویی ده‌ساله دو کشور همسایه را در دوره شاه‌صفی فراهم نمودند. در این مقاله، ضمن پرداختن به دلایل اهمیت گرجستان در دوره صفویه، علل و زمینه‌های شورش‌های گرجستان (مورای در ۱۰۳۹ هـ ق و تیموراز (طهمورث) در ۱۰۴۲ هـ ق)، اقدامات شورشیان، ماهیت و خاستگاه این شورش‌ها و سرنوشت شورشیان بر اساس رهیافت تاریخی و به روش توصیفی-تحلیلی با استناد بر گزارش‌های مورخان رسمی صفوی و تحقیقات جدید، مورد بررسی و تحلیل قرار گرفته است.

کلید واژه‌ها: شاه‌صفی، مورای، تیموراز (طهمورث)، عثمانی، گرجستان، شورش.

^۱ دانشجوی دکتری تاریخ ایران بعد از اسلام واحد نجف آباد. دانشگاه آزاد اسلامی نجف آباد. ایران Valimousavi2015@gmail. Com

^۲ دانشیار دانشگاه آزاد اسلامی واحد نجف آباد، دانشکده علوم انسانی، گروه تاریخ

^۳ استادیار دانشگاه آزاد اسلامی واحد نجف آباد، دانشکده علوم انسانی، گروه تاریخ

مقدمه

گرجستان با شکل‌گیری سلسله صفویان در ایران، از جمله نواحی بسیار مهمی بود که مورد توجه پادشاهان این سلسله قرار گرفت. حفظ والی‌نشین گرجستان به دلایل موقعیت جغرافیایی، مزایای اقتصادی و جایگاه سیاسی بویژه در مقابل با عثمانی‌ها، برای پادشاهان صفویه از اهمیت بسزایی برخوردار بود. اگرچه در بسیاری مواقع بدلیل تجزیه‌طلبی حاکمان و شاهزادگان گرجی، رقابت شاهزادگان و امرای گرجی و تحریک دولتهای روس و عثمانی نگهداری و حفظ این ایالت دچار مشکل می‌شد.

دوران حاکمیت ضعیف شاه‌صفی اول، نوه و جانشین شاه‌عباس اول، برای شاهزادگان و حاکمان گرجستان فرصت مناسبی بود که در شرایط آشفتگی و پریشانی اوضاع سیاسی اوایل حکومت وی با تحریک مردم این ایالت و طلب یاری از عثمانی به شورش علیه دولت صفوی دست بزنند. شورش‌هایی که بستر آن‌ها ریشه در زمینه‌های تاریخی و عوامل سیاسی، اجتماعی و اقتصادی داشت و با روی کار آمدن شاه‌صفی و سیاست وی مبنی بر عزل حاکمان پیشین ایالات (دوره شاه‌عباس) و تضاد و رقابت میان نخبگان گرجی و درباریان، موجب سوءظن و بدگمانی این حاکمان و در نتیجه اقدام به تحریک مردم و شورش علیه شاه‌صفی شد.

«گتورکی ساکاآدزه» معروف به «موراوی» در سال ۱۰۳۹ هـ ق و تیموراز (طهمورث) در سال ۱۰۴۲ هـ ق در گرجستان، در واکنش به سیاست شاه‌صفی مبنی بر اندازی حاکمان ایالات و سپردن اداره امور به حامیان خود و رقابت میان نخبگان دربار، علیه شاه‌صفی و دربار صفوی دست به شورش زدند و مدتی مایه اشتغالات ذهنی دولت صفویه را نسبت به خود و تحولات داخلی گرجستان فراهم نمودند. افزون بر آن اگرچه کانون اصلی این شورش‌ها، گرجستان و ایالات تابعه (کارتیل و کاخ) بود، اما با تحریک و دخالت عثمانی‌ها در این حوادث از شورشیان، ناآرامی‌ها به مرزهای غربی ایران توسعه پیدا کرد و سرانجام موجب تیرگی مناسبات ایران و عثمانی و رویارویی این دو کشور و شروع یک دوره جنگ‌های ده‌ساله میان آن‌ها گردید.

۱. اهمیت گرجستان

سرزمین گرجستان که در بین کوه‌های قفقاز، سرحد ترکیه و شرق دریای سیاه قرار دارد، در طول تاریخ گذشته خود بدلیل تمایلات استقلال‌طلبانه گرجیان و دخالت بیگانگان در امور این ایالت، همواره محل منازعات و کشمکش و شورش بوده است. از آن وقتی که کیش مسیحیت در گرجستان و ارمنستان رواج یافت، کشمکش میان ایران و روم هم بر سر مسأله ارمنستان و گرجستان از زمان حکومت اشکانیان شدت یافت و حاکمان آن نواحی هر وقت دولتی را ضعیف‌تر می‌دیدند، به طرف مقابل روی خوش نشان می‌دادند. از اینرو در دوره اشکانیان، ساسانیان و حتی بعد از اسلام در دوره سلجوقیان و خوارزمشاهیان و صفویه و بالاخره قاجاریه، همیشه شهرها و

مناطق از حدود گرجستان دست‌به‌دست می‌شد، تا جایی که آخرین بار در دوره قاجار، عباس میرزا هفده شهر قفقاز را در سال ۱۲۴۳ هـ ق به روس تسلیم کرد، تسلیمی که دیگر بازگشت نداشت.^۱ گرجستان در عصر صفویه نظر به موقعیت و اهمیت آن، یکی از چهار والی نشین بود. ولایات در دوره صفویه بر اساس اعتبار و اهمیت عبارت بودند از: ۱- والی عربستان (خوزستان) ۲- والی لرستان ۳- والی گرجستان ۴- والی اردلان (کردستان).^۲

گرجستان از دو شاهزاده‌نشین تشکیل یافته بود: ۱- کارتیلی (Kartelia) در شمال غربی گرجستان. ۲- کاختی (Kachetia) در جنوب شرقی گرجستان.^۳ والی (حاکم) گرجستان زمانی از خاندان‌های کاختی و گاهی نیز از خاندان‌های کارتیلی برگزیده می‌شد. مرکز گرجستان و همچنین کارتیلی، شهر تفلیس بود.^۴ در گرجستان (کارتیلوکاختی) بیشتر مردم مسیحی بودند و کلیسای مخصوص به خود داشتند. اما در طول تاریخ گرجستان، اکثر حاکمان و افراد طبقه حاکم در گرجستان، بنا به مصلحت مسلمان می‌شدند. زیرا شاهان ایران، بویژه صفویان حکومت استان‌های کشور را به کسانی که به دین اسلام روی می‌آوردند، می‌سپردند.

با شکل‌گیری سلسله صفویان در ایران و سروسامان یافتن اوضاع سیاسی کشور، از جمله نواحی بسیار مهمی که مورد توجه پادشاهان این سلسله قرار گرفت، گرجستان بود. در این دوره بدلیل موقعیت جغرافیایی، سیاسی و اقتصادی این منطقه، جنگ‌های بسیار زیادی در این حدود به وقوع پیوست. چنانکه در یکی از این جنگ‌های صفویان در گرجستان (۱۰۲۵ هـ ق) در مدت بیست روز، هفتاد هزار نفر به قتل رسیدند و یکصدوسی هزار نفر اسیر شدند، پنجاه هزار زن و دختر و پسر صاحب جمال به اسارت درآمدند و در میان مسلمانان خریدوفروش شدند.^۵ بر اساس روایت اعتمادالسلطنه، در جنگ سال ۱۰۲۷ هـ ق در گرجستان، پادشاه صفویه «قشون به گرجستان فرستاده، ده هزار نفر اسیر گرجی از مرد وزن همراه خود آورد». ^۶ خمس این اسراء و غنایم متعلق به شاه بود.^۷ بر اساس گزارش منابع تاریخی، درآمدهای جنگی حاصل از این گونه نبردها به همراه منبعی غنی از طلا، جواهرات و اشیاء تزیین شده کلیساهای گرجی، ثروت عظیمی بود که با ورود به ایران، در بازار و اقتصاد پایتخت و شهرهای دیگر اثر می‌گذاشت.

یکی دیگر از دلایل اهمیت گرجستان، تولید ابریشم در این منطقه بود. ابریشم که مهم‌ترین کالای ایران و عمده‌ترین قلم صادراتی کشور به شمار می‌آمد، بخش مهمی از این کالای استراتژیک و اقتصادی در گرجستان تولید می‌شد. اولناریوس تولیدکنندگان عمده ابریشم را ایالات شمالی ایران، یعنی مازندران، گیلان و گرجستان دانسته و میزان تولید ابریشم گرجستان را رقمی بالای ۲۰۰۰ بار تخمین زده است.^۸

۲. گرجستان و صفویان

همانطوری که قبلاً گفته شد، موقعیت جغرافیایی گرجستان و واقع شدن آن در کنار دریای سیاه و شمال قراغ، نقش اقتصادی کالای استراتژیک ابریشم در این منطقه به همراه ثروت سرشار نیروی انسانی برای به کار گرفتن خدمات نظامی گرجیان در سپاه صفویه^۹، سبب توجه صفویان به این ایالت شده بود.

توجه پادشاهان صفویه به گرجستان، حساسیت و دخالت دول همسایه بیگانه در امور داخلی گرجستان را بدنبال داشت. رقابت و دخالت کشورهای همسایه بویژه روس و عثمانی در امور گرجستان به گونه‌ای بود که جناح‌بندی‌ها داخلی ایالت‌های گوناگون گرجستان و تنازع و اختلاف میان شاهزادگان گرجی بر سر دستیابی به قدرت را تشدید می‌نمود. این درگیری‌ها و اختلافات از یک طرف موجب طلب کمک و یاری یکی از این شاهزادگان رقیب و حاکم از دولت صفویه علیه رقیب خود می‌گشت که نهایتاً اردوکنشی نظامی پادشاه صفوی به گرجستان را بدنبال داشت. از طرف دیگر دخالت کشورهای دیگر که به گرجستان توجه داشتند، در وقایع داخلی این ایالت باز می‌کرد و جنگ و کشمکش میان این قدرت‌ها را تشدید می‌نمود.

گرایش‌های جدایی‌طلبی و استقلال‌خواهی حاکمان گرجی در مقابل پادشاهان صفوی از جمله عواملی بود که در موقعیت‌های مناسب، گرجیان را تشویق می‌کرد که جهت دستیابی به چنین مقصودی دست به شورش و طغیان بزنند. این گونه اقدامات معمولاً عکس‌العمل سخت پادشاهان صفوی را بدنبال داشت که موجب زیان و خسارت مالی و جانی فراوانی در این منطقه می‌شد.

در دوران پادشاهی شاه اسماعیل صفوی، علاوه بر مقاصد سیاسی و ممانعت از تعرض عثمانی‌ها به مناطق قفقاز، یکی از عوامل اردوکنشی‌های نظامی به گرجستان، پیروی از سنت جهادوخوا با کفار بود که آن سرزمین را سرزمین کفار می‌نامیدند.^{۱۰} چنانکه پس از شکست شاه اسماعیل در جنگ چالدران، قزلباشان بر آن شدند که شاه صفوی را به جنگ با گرجیان عیسوی تحریک کنند و در نتیجه سپاه قزلباش چهار بار به گرجستان حمله نمود.

اسکندر بیک منشی ترکمان به انگیزه مذهبی پادشاه صفوی برای جهاد اشاره کرده و می‌گوید: «چون سلطان سلیمان [سلطان عثمانی] در بدایت امر جلوس، لشکر به دیار روس و فرنگ کشید به غزا و جهاد مشغول شده بود، آن حضرت نیز به غزای کفار تحریض نمودند.»^{۱۱}

در دوران زمامداری شاه طهماسب اول صفوی (۹۸۴-۹۳۰ هـ ق / ۱۵۷۶-۱۵۲۴ م) نیز برای برقراری امنیت و دفع شورش در گرجستان، به آنجا لشکر کشید. از بررسی گزارش‌های مورخین رسمی صفوی چنین به نظر می‌رسد که انگیزه‌های طهماسب اول برای لشکرکشی به مناطق قفقاز، پیروی از همان نیات و انگیزه‌های نیاکانش جنید، حیدر و اسماعیل بود، یعنی کسب تجربه نظامی و گرفتن غنایم جنگی از طریق جنگ و جهاد با کفار مسیحی (گرجی).^{۱۲}

شاه طهماسب در لشکرکشی نهایی خود به گرجستان در سال ۹۶۱ هـ ق توانست امنیت نسبی در این ایالت به وجود بیاورد. زیرا بر اساس صلح آماسیه (۹۶۱ هـ ق / ۱۵۵۵ م) کارتیل، قراجه، آخسقه، کاخت و مسق به ایران واگذار شد و ایالت‌های گرجی باشی آپوق، کوربال، دادیان تا محدوده طرابزون و طرابلس به عثمانی داده شد.^{۱۳}

با شروع دوران سلطنت شاه‌عباس اول و اتخاذ سیاست تسامح و تساهل مذهبی با سایر ادیان و مذاهب از سوی او، با مسیحیان گرجی با ملایمت و دوستی برخورد شد. زیرا تدبیر شاه‌عباس این بود که بتواند گرجستان، ارمنستان و آذربایجان را در اولین فرصت از تصرف عثمانی خارج کند. از اینرو با ارامنه، گرجیان و دیگر مسیحیان بیش از گذشته، به خوبی رفتار می‌نمود.^{۱۴} اما ناآرامی‌ها پی‌درپی گرجستان - که علت اصلی آن تحریکات و افزون‌طلبی‌های عثمانی‌ها بود - سبب گردید که پادشاه مقتدر صفوی در طی چندین لشکرکشی به آنجا حمله کند.^{۱۵} چنانکه در سال ۱۰۱۲ هـ ق شاه‌عباس برای اینکه آذربایجان را از تصرف عثمانی‌ها بیرون آورد، به آن سرزمین حمله نمود و تبریز، ایروان و نخجوان را تصرف و امیر گرجستان کارتیلی (گرگین خان) و امیر گرجستان کاختی (کاخت) با پیوستن به اردوی نظامی شاه‌عباس، خراجگزار دولت صفوی شدند،^{۱۶} و تا ده سال بعد امیران خراجگزار گرجستان هربار با هدایا و پیشکش‌های فراوان و غلامان و کنیزکان گرجی به حضور شاه‌عباس می‌رسیدند و یا یکی از افراد خانواده خود را با تحف و هدایای گرانبها به دربار پادشاه صفوی اعزام می‌کردند.

چندی بعد با سرپیچی امیران ولایت‌های کارتیلی و کاختی از شاه‌عباس و نقض پیمان‌نامه صلح آماسیه، مناسبات حسنه شاه‌عباس با حاکمان گرجستان به جنگ و نزاع و سرانجام لشکرکشی به گرجستان تبدیل شد. زیرا بر اساس صلحنامه آماسیه میان ایران و عثمانی در سال ۹۶۱ هـ ق ولایت‌های گرجی کارتیلی، کاختی و مسق به ایران واگذار شد و مناطق باشی آپوق، کوربال و دادیان جزء توابع عثمانی گردید.^{۱۷} اما نافرمانی دو شاهزاده گرجی لوراصاب خان و تیموراز (طهمورث) امیران ولایت‌های کارتیلی و کاختی از شاه‌عباس، پادشاه صفوی را به لشکرکشی گرجستان و تنبیه و تأدیب آن دو امیر، مصمم نمود. چنانکه شاه‌عباس طی یک نامه‌ای به پادشاه عثمانی (سلطان احمدخان عثمانی)، ضرورت جنگ و غزا با کفار مسیحی را انگیزه اصلی لشکرکشی خود به گرجستان دانسته است.^{۱۸}

با لشکرکشی شاه‌عباس به خاک گرجستان، لوراصاب خان و تیموراز (طهمورث) امیران یاغی که توان مقابله با سپاه صفوی را نداشتند به عثمانی پناهنده شدند. اگرچه چندی بعد لوراصاب خان اظهار اطاعت کرد اما تیمورازخان با تحریک سلطان عثمانی بر مواضع مخالفت خود با دولت صفوی پایداری نمود و در طی جنگ‌هایی توانست بسیاری از سرداران و سربازان سپاه صفوی را به قتل برساند.

۳. عاملین شورش‌های گرجستان در دوره شاه صفی اول

پس از مرگ شاه‌عباس و شروع دوران سلطنت شاه‌صفی شورش‌های گرجستان ادامه یافت. عاملین این شورش‌ها دو نفر از شاهزادگان گرجی به نام‌های «گئورکی ساکاآزده» معروف به مورای و «تیموراز گرجی» از والیان شورشی دوره شاه‌عباس که به عثمانی پناهنده شده بودند. برای شناخت و آگاهی بیشتر از ماهیت و خاستگاه این شورش‌ها و انگیزه‌های عاملین شورش‌های گرجستان در عصر شاه صفی، ابتدا به بررسی پیشینه و فعالیت‌های عاملین شورش‌ها (مورای و تیموراز) و مناسبات آن‌ها با دولت صفوی می‌پردازیم.

«گئورکی ساکاآزده» معروف به مورای از شاهزادگان و سرداران گرجی بود که در منابع فارسی به نام «مورای» یاد شده است. وی در گرجستان بدلیل مخالفت با دربار و اشراف گرجستان، مورد بی‌توجهی قرار می‌گیرد و با اسلام آوردن در ظاهر به خدمت شاه‌عباس اول درآمد. اما چندی بعد به شورش علیه شاه‌عباس دست زد (۱۰۳۵ هـ ق).

«مورای» در دوره زمامداری شاه‌عباس که در ظاهر به دین اسلام روی آورده بود، اما در نهان بر آیین مسیحی خود باقی مانده بود، توانست اهالی گرجی منطقه کارتیل را که از شاه صفوی فرمان می‌بردند، با حيله و تزویر، آنها را به شورش علیه دولت صفوی تحریک کند.^{۱۹} بطوریکه شاه‌عباس برای دفع این شورش بسیاری از حاکمان و امرای کشور را به یاری طلبید. بر اساس گزارش منابع ارمنی و گرجی^{۲۰} و همچنین روایت مورخان رسمی عصر صفوی، مورای بر اثر آشفتگی که در میان سپاه قزلباش روی داده بود، توانست با قتل و غارت اردوی قزلباش، تعداد زیادی از امرا و سرداران قزلباش را به قتل رساند و سرهای کشته‌شدگان را به منظور اظهار اطاعت و دوستی به همراه هدایایی نفیس به عثمانی ارسال نماید و دولت عثمانی را برای تصرف گرجستان و شروان ترغیب به حمله کند. دولت عثمانی نیز در مقابل اظهار انقیاد مورای فرمان ایالت کارتیل را به نام او صادر و فرمان حکومت ایالت کاختی (کاخت) را به تیموراز (طهمورث) که قبلاً به عثمانی پناهنده شده بود، ارسال کرد و بدین ترتیب تیموراز و مورای هرکدام در گُرسی حکومت خود در گرجستان مستقر شدند.

شاه‌عباس برای دفع این شورش، سپاهی را به فرماندهی عیسی خان قورچی باشی مأمور نمود و سپس با انتخاب قزاق خان چرکس به امیرالامرای شروان، وی را با عیسی خان قورچی باشی همراه کرد. امامقلی خان بیگلربیگی فارس، شاه بند خان بیگلربیگی آذربایجان و امیر گونه خان بیگلربیگی چخور سعد نیز همراه با سپاهیان تحت فرمان خود، مأموریت یافتند تا به دفع این شورش بپردازند. سرانجام جنگ، اگرچه در ابتدا سپاهیان گرجی مورای، و هم‌پیمان او تیموراز (طهمورث) پیشرفت‌های داشتند، اما در نهایت سپاهیان صفوی توانستند بر شورشیان پیروز شوند.^{۲۱}

پس از سرکوب این فتنه، در گرجستان میان موراوی و تیموراز (طهمورث) بر سر کسب قدرت اختلاف و درگیری بوجود آمد و سرانجام تیموراز (طهمورث) بر موراوی غلبه یافت و موراوی شکست خورده به دولت عثمانی پناهنده شد. تیموراز (طهمورث) با وساطت داودخان فرزند الله‌وردیخان و اظهار ندامت و پشیمانی به دربار صفوی، به حضور شاه‌عباس رسید.^{۲۲} اگرچه با شکست شورشیان، گرجستان آرامش پیدا کرد، اما چندی نگذشت که پس از مرگ شاه‌عباس، مدعیان قدرت از فرصت پیش‌آمده استفاده کردند و دست به شورش زدند.

الف) شورش موراوی علیه شاه صفی

مرگ شاه‌عباس اول و شروع آشفتگی‌های دوران سلطنت شاه صفی اول و بی‌تجربگی و جوانی وی، امیران گرجستان را برای دستیابی قدرت و طلب استقلال و تأمین دیگر خواسته‌های خود، به شورش ترغیب نمود. یکی از مهم‌ترین این شورش‌ها، شورش شاهزاده گرجی «گئورگی ساکا‌آدزه» معروف به موراوی بود که وی در سال ۱۰۳۹ هـ ق / ۱۶۳۰ م، با تشویق مردم گرجی به جدایی از ایران، دست به شورش علیه شاه صفی زد. اگرچه شرایط عادی تغییر سلطنت و تعویض شاه در سلسله صفویه پس از شاه‌عباس اول، چنین فرصت مغتنمی را برای این قبیل شورشیان فراهم کرده بود. اما با اندکی تأمل و تحقیق در گزارش‌های مورخان رسمی صفوی در این باره و بررسی اوضاع سیاسی و اجتماعی روزگار سلطنت شاه صفی و روابط خارجی با همسایگان می‌توان دریافت که در وقوع شورش موراوی عوامل و زمینه‌های چندی دخالت داشت. سابقه تاریخی گرجستان در شورش و سرپیچی از پادشاهان صفوی که بارها اتفاق افتاده بود، بدلیل وجود خاندان‌های محلی و نجبای بانفوذی که در این منطقه ادعای قدرت و حکومت داشتند، در بروز این شورش مؤثر بود. چنانکه با بررسی تاریخ تحولات گرجستان در دوره صفویه که قبلاً به آن اشاره شده، نجبای خاندان‌های هر دو ایالت مهم گرجستان (کارتیل و کاخ) به فراخور شرایط و فرصت‌های مناسب - با وجود رقابت‌های داخلی خود - برای کسب قدرت محلی به جنگ و نبرد با دولت مرکزی (صفوی) برمی‌خاستند، و حتی در برخی از این درگیری‌ها با غلبه بر سپاهیان قزلباش، پیروزی‌هایی بدست آوردند.

انگیزه استقلال‌خواهی و جدایی‌طلبی که در خلال قرن دهم هجری باعث وقوع شورش‌ها و قیام‌های مختلفی از جمله در گرجستان شده بود نیز در همراهی مردم گرجستان با موراوی در شورش علیه شاه صفی مؤثر بود. موراوی که قبلاً در مقابل سپاه شاه‌عباس خود را ناتوان دیده بود، به عثمانی پناهنده گردید و اکنون با تغییر سلطنت و فرصت بوجود آمده پس از مرگ شاه‌عباس، با هدف جدایی ایالت گرجستان از ایران و ایجاد یک حکومت مستقل، به طغیان دست زد. حس استقلال‌طلبی و تمایل به ایجاد یک حکومت مستقل با توجه به حضور نیروهای گرجی در ایران و خطر بالقوه اتحاد و شورش آن‌ها علیه دولت مرکزی از موضوع‌های قابل تأملی بوده که توجه سیاح

ایتالیایی در دوره شاه‌عباس اول را به خود جلب نموده و از آن سخن به میان آورده است. وی با شرح انگیزه‌های استقلال‌طلبانه گرجیان و تلاش در جهت جبران خرابی‌ها و کشتارهایی که صفویان در اردوکنشی‌های نظامی خود به گرجستان به بار آورده‌اند، نجبای گرجی را مترصد فرصت دانسته و می‌نویسد: «به محض اینکه فرصتی دست بدهد تعداد زیادی از ایشان حاضرند قیود فعلی را پاره کنند و به انتقام بی‌عدالتی‌های گذشته برپاخیزند. ... اگر گرجی‌ها در داخل کشور اسلحه بردارند از پشتیبانی‌های زیادی برخوردار خواهند بود.»^{۲۳}

دخالت دولت عثمانی در امور داخلی گرجستان و ارسال نیرو و تجهیزات جنگی در پشتیبانی و ترغیب موراوی برای تصرف ایالت گرجستان و درگیری با لشکریان پادشاه صفوی از دیگر علل بروز شورش موراوی علیه شاه صفی بود.

عثمانی‌ها که سیاست خود را متناسب با تحولات و شرایط داخلی حکومت صفوی تنظیم می‌کردند، از نخستین آشفته‌گی‌های پس از مرگ شاه‌عباس اول و پریشانی اوضاع داخلی اوایل حکومت شاه صفی استفاده کردند. افزون بر آن شخصیت ضعیف و غیرمطمئن و نه چندان استوار شاه صفی نشان داد که عثمانی‌ها در بهره‌گیری از مقتضیات لحظه‌ای درنگی نداشته باشند و بدین ترتیب پشتیبانی از «موراوی» گرجی را بهانه‌ای برای حمله به ایران و تصرف مناطقی از این سرزمین قرار دادند. اگرچه تحرکات موراوی یکی از موجبات اصلی این لشکرکشی بود که نهایتاً در سال ۱۰۳۸ هـ ق سلطان عثمانی، خسروپاشا وزیر اعظم خود را با همراهی موراوی مأموریت حمله به ایران می‌کند.

وقوع چنین وضعیتی در سرحدات غربی ایران باعث گردید که بعضی از مخالفان سلسله صفوی و حامیان عثمانی در مناطق وان، آخسقه، موصل و کردهای مخالف به مخالفت با دولت مرکزی صفوی بپردازند و مناطق غربی را پریشان کنند. شاه صفی برای مقابله با چنین بحرانی، رستم‌بیگ دیوان‌بیگی^{۲۴} که مأمور حفاظت سرحدات آذربایجان شده بود و به دلیری و سیاست تدبیر معروف بود، را مأموریت داد تا به تنبیه مخالفان و تأدیب شورشیان بپردازد. وی در این مأموریت، با همکاری اُمراء و لشکریان سرحد آذربایجان توانست گروه بسیاری از سپاهیان عثمانی و طوایف کردهای محمودی و حکاری را که حامیان عثمانی بودند، از پای درآورد.^{۲۵}

ب) فرجام موراوی

اگرچه تلاش موراوی در برانگیختن عثمانی‌ها به جنگ با ایران، به تیرگی روابط و جنگ و ستیز میان دو کشور همسایه منتهی شد. اما چنین به نظر می‌رسد که حمایت پادشاه عثمانی از موراوی بیشتر برای دستیابی این کشور بر منطقه گرجستان و تصرف آن از چنگال صفویان بود تا به قصد بازگرداندن موراوی به حاکمیت گرجستان. سلطان عثمانی به موراوی به عنوان یک وسیله برای رسیدن به هدف خود می‌نگریست و موراوی را همراه لشکریان خود مأموریت داد تا از شناخت

او به منطقه و مسیرهای عبور لشکریان استفاده نماید. از گزارش منابع تاریخی عصر صفوی چنین به نظر می‌رسد که اگرچه عثمانی‌ها با اتخاذ چنین سیاستی توانستند از وجود شاهزادگان فراری گرجستان در خاک خود به عنوان ابزاری علیه دولت صفوی استفاده کنند. اما همراهی و هماهنگی مورای و سردار سپاه عثمانی خسرو پاشا چندان به طول نینجامید و در مسیر عبور به علل گوناگون میان آن دو اختلاف ایجاد شد و هر یک نسبت به دیگری ظنین شدند. چنانچه مورای برخی از تجهیزات نظامی و ابزار تسلیحاتی که در جنگ به دست آورده بود، بدون آگاهی و هماهنگی با خسروپاشا، آنها را به آلتون قلعه گرجستان ارسال نمود. خسرو پاشا سردار سپاه عثمانی چنین عملی را طغیان و نافرمانی تلقی کرد و نسبت به وی ظنین و بی‌اعتماد گردید. چنانچه پس از چندی با خدعه و نیرنگ توانست مورای و پسرش و تعدادی دیگر از سرداران شورشی گرجی را به قتل رساند و دارایی و اموال آنان را تصاحب کند.^{۲۶} بدین ترتیب تلاش مورای در تحریک عثمانی‌ها برای بهره‌مندی از مساعدت‌های آن کشور، جهت دستیابی وی به قدرت در گرجستان به جایی نرسید. اما این اقدام سبب لشکرکشی عثمانی‌ها به ایران و خصومت و دشمنی میان دو کشور همسایه گردید، به گونه‌ای که با آغاز یک دوره چندین ساله جنگ میان طرفین و ضعف و ناکارآمدی شاه صفی در برابر عثمانی‌ها، آشفتگی مناطق غربی ایران را بدنبال داشت.^{۲۷} زیرا با اقدام مورای و لشکرکشی عثمانی‌ها، طوایف کرد و عرب و دیگر حامیان دولت عثمانی در نواحی غرب کشور با انگیزه‌های جدایی‌طلبی به تحرکاتی دست زدند که در نهایت به جدا شدن بغداد از ایران (۱۰۴۸ هـ ق) انجامید.^{۲۸}

ج) شورش تیموراز (طهمورث) گرجی علیه شاه صفی

همان‌طور که قبلاً گفته شد، در گرجستان تیموراز (طهمورث) در روزهای پایانی حکومت شاه‌عباس اول دست به طغیان زد و با اتحاد با مورای و شکست سپاه صفوی، در پوشش حمایت عثمانی به فرمانروایی کاخ دست پیدا کرد.^{۲۹} اما پس از چندی با شکست اتحاد شورشیان و سیطره صفویان بر گرجستان، تیموراز برای مدتی قدرت خود را از دست داد و با اظهار اطاعت و انقیاد به حضور شاه‌عباس رسید.^{۳۰}

با مرگ شاه‌عباس و آغاز دوران زمامداری شاه صفی، پادشاه جوان صفوی تیموراز گرجی را به ولایت گرجستان گماشت. تیموراز نیز در مقابل، هیأتی از کششیان مسیحی را به منظور اعلام انقیاد و تداوم دوستی با دولت صفویه، به دربار شاه صفی اعزام نمود.^{۳۱}

تیموراز جهت اثبات وفاداری و اطاعت خود، در سال ۱۰۴۰ هـ ق به دفع شورش سهراب خان گرجی^{۳۲} در گرجستان پرداخت. شرح ماجرا چنین است که سهراب خان گرجی بدنبال دستیابی به حکومت ولایت کارتیل گرجستان، درصدد برآمد تا با برقراری ارتباط و اتحاد با تیموراز خان و تحریک وی علیه شاه صفی، بتواند به هدف خود نایل آید. اما چون تیموراز از رفتارهای گذشته خود

پشیمان شده بود و از طرفی با شاه صفی روابط حسنه و دوستانه برقرار نموده بود، برای تأکید و تداوم این روابط دوستی، چنین فرصتی را مغتنم شمرده و سهراب خان را به قتل رساند و با اظهار اطاعت و فرمانبرداری شرح ماجرا را به شاه صفی گزارش نمود. شاه صفی در مقابل، حکومت کارتیل گرجستان را به گرگین خان فرزند وی سپرد.^{۳۳}

با شورش داودخان حاکم قراباغ و گنجه و فرزند الله‌وردیخان علیه شاه صفی در سال ۱۰۴۲ هـ ق، تیمورازخان در اثر فریب‌های داودخان علیه شاه صفی به شورش دست زد. در گذشته میان تیموراز و داودخان روابطی بود و تیموراز برادرزن داودخان بود و در واقعه شورش «موراوی» گرجی در اواخر سلطنت شاه‌عباس اول، این روابط دوستی عمیق‌تر شد. تیموراز که در آغاز با موراوی هم‌پیمان بود، پس از شکست در برابر سپاه صفویه، برای مدتی سرگشته و پشیمان بود تا اینکه با وساطت داودخان که حاکم قراباغ بود، مورد عفو شاه‌عباس قرار گرفت و شاه‌عباس نیز به پیشنهاد و خواسته داودخان از خطای وی در گذشت.^{۳۴} پس از آن بود که تیموراز، لباس عثمانی‌ها را از تن خود درآورد و به لباس قزلباش ملیس شد و در گرجستان به قدرت رسید.

شاه صفی پس از رسیدن به سلطنت، تیموراز را به حکومت گرجستان ابقاء و با ارسال خلعت و هدایایی، او را مورد انعام و لطف قرار داد.^{۳۵} اما هنگامی که داودخان حاکم قراباغ در سال ۱۰۴۲ هـ ق علیه شاه صفی دست به شورش زد، توانست با وسوسه تیموراز او را نیز با خود همراه و همگام کند و او را در قتل و غارت قاجاریان که مخالفان وی بودند، تحریک نماید. بدین ترتیب قاجارها پس از قتل و کشتار، اموال و دارایی آن‌ها بوسیله گرجیان تصاحب گردید.^{۳۶}

از بررسی گزارش‌های مورخان رسمی صفوی چنین به نظر می‌رسد که یکی از عوامل اصلی و تأثیرگذار در شورش تیموراز علیه شاه صفی، تحریکات و وسوسه‌های داودخان برای همراه ساختن وی با خود بوده است. داودخان با حیله و تزویر به تحریک تیموراز پرداخت و وی را وادار نمود تا با قتل و غارت گنجه و انتقال اموال و دارایی مردم آنجا به گرجستان علیه شاه صفی شورش کند. تیموراز که وسوسه قدرت را نیز در سر می‌پروراند، تحت تأثیر ترغیب‌ها و تحریک‌های داودخان به گنجه حمله و به کشتار و خرابی آنجا پرداخت. طبق روایت مورخان رسمی صفوی، گزارش این هماهنگی‌ها و یورش‌ها به شاه صفی رسید. شاه صفی نیز با برکناری هر دو متحد (داودخان و تیمورازخان)، حکومت ایالت قراباغ، گنجه را به «محمدقلی‌خان زیاد اوقلی قاجار»^{۳۷} و کاخت و کارتیل را به «خسرو میرزا گرجی» (رستم خان)^{۳۸} نواده لوارصاحب‌خان که قبلاً منصب قوللر آقاسی غلامان را داشته بود، واگذار نمود.^{۳۹}

شاه صفی از بزرگان و اعیان و اشراف گرجستان خواست که به فرمانروایی رستم خان تن دهند و سپس تصمیم به لشکرکشی گرجستان گرفت. بر اساس روایت منابع تاریخی عصر صفوی، شاه

صفی پیش از حمله، رستم‌بیگ سپهسالار را با گروهی از اُمراء و فرماندهان نظامی مأموریت داد تا به دفع عوامل شورشی گرجستان یعنی تیمورازخان و داودخان بپردازند.^{۴۰} واله اصفهانی در خلدبرین، عزم شاه صفی را در سرکوب شورش تیموراز (طهمورث) را چنین بیان می‌کند:

«چون نایره شور و شر آن دو زیاده سر مغرور [داود و تیموراز، جز به آب تیغ جهانگشای شهریار کشورگیر فرو نمی‌نشست توجه الویه دولت و اعلام فتح و نصرت به یورش صوب گرجستان لازم و محقق گشت... رستم بیگ سپهسالار را مقرر فرمود که به اتفاق تمامی امرا و ارکان دولت و قورچیان و غلامان و سایر عساکر اقبال به گوشمال زیاده سران گرجستان قیام و اقدام نموده رستم خان والی جدید آن ولایت را بر مسند ایالت و دارایی و سریر حکومت و فرمانروایی متمکن سازند.»^{۴۱}

تیموراز و داودخان که جان خود را در خطر می‌دیدند و عزم شاه صفی را در سرکوب خود جزم می‌دیدند، با سپاه انبوهی به قراباغ آمدند. در این میان داودخان که تیموراز را در شک و تردید می‌دید، با وانمود کردن اینکه شاه صفی قصد جان وی را دارد، عنوان می‌کرد که خان فارس امامقلی خان برادرش، از شورش آنها آگاهی دارد و یکی از فرزندان شاه‌عباس (صفی قلی میرزا) در نزد وی است و قصد به تخت سلطنت نشانیدن او را دارند. بدین ترتیب تیموراز (طهمورث) مغلوب حيله و فریب داودخان شد و علیه دولت مرکزی شورش کرد.^{۴۲}

با رسیدن اخبار انتصاب رستم خان قوللر آقاسی به حکومت گرجستان و آمدن سپاه قزلباش به فرماندهی رستم بیگ سپهسالار، تیموراز و داودخان دچار تزلزل شدند و ناگزیر از قراباغ به گرجستان عقب‌نشینی کردند. و با فرار تیمورازخان در برابر سپاهیان قزلباش، رستم‌خان به حکومت تفلیس رسید و گرجیان کارتیل به حکومت وی گردن نهادند. آوازه این پیروزی‌های رستم بیگ سپهسالار سبب شده که والیان باشی آچوق، کوریال و دادیان، هیأت‌های نمایندگی را به نشانه اظهار اطاعت و انقیاد نزد او اعزام کردند و از تیموراز و اطرافیان وی اعلام بیزاری نمودند.^{۴۳}

رستم بیگ سپهسالار پس از سرکوب شورش تیموراز و سروسامان دادن به اوضاع گرجستان، به منظور تنبیه و تأدیب کردها و طوایف حامی عثمانی در ناحیه وان عازم آن‌جا شد.^{۴۴} از سویی نیز رستم‌خان قوللر آقاسی که به حکومت کارتیل گرجستان منصوب شده بود، با نیروهای گرجی به تنبیه اهالی قراجه اردهان، اریشا و ارزروم مأموریت یافت که سرانجام این مأموریت پیروزی و کسب غنایم فراوان و بازگشت به گرجستان بود.^{۴۵}

۴. عوامل شورش‌های گرجستان در عصر شاه صفی

شورش‌ها گرجستان علیه شاه صفی ریشه در عوامل گوناگونی داشت. این عوامل و زمینه‌ها از یک سو ریشه در سیاست شاه صفی مبنی بر عزل والیان و حاکمان پیشین ایالات داشت و از سوی

دیگر استقلال‌طلبی و جدایی شاهزادگان گرجی گرجستان در شرایط پربشانی اوضاع پس از مرگ شاه‌عباس اول، موجب بدبینی و سوءظن متقابل شاه صفی و عاملان شورش نسبت به هم گردید. این بی‌اعتمادی به جایی رسیده بود که حاکمان جان خویش را در خطر نابودی می‌دیدند و شورش را هرچند نتیجه شایسته‌ای بدنبال نداشت، جهت حفظ جان خود برگزیدند. با مطالعه و بررسی روایت مورخان رسمی عصر صفوی و مقایسه گزارش‌های آنان با تحقیقات جدید، می‌توان نتیجه گرفت که عوامل مختلفی در وقوع شورش‌های گرجستان تأثیر داشتند:

الف) رقابت و اختلاف بر سر قدرت میان شاهزادگان گرجستان

جناح‌بندی‌های داخلی ایالت‌های گرجستان و رقابت و ستیز میان شاهزادگان گرجی، یکی از عوامل مهم شورش‌های گرجستان (موراوی و تیموراز (طهمورث)) در عصر شاه صفی به شمار می‌رود.

شاه صفی با کشتار و نابودی اعیان و بزرگان و رجال عصر شاه‌عباس اول، اداره کشور را به غلامان خاصه شریفه سپرد.^{۴۶} با ارتقاء جایگاه و منزلت اداری و قدرت این غلامان، توانست جناح هواخواهی از نیروهای گرجی (شاهزادگان گرجی) را در برابر عناصر قفقازی رقیب قرار دهد و برای حذف عناصر قفقازی متنفذ عصر شاه‌عباس اول، قدرت عناصر نوپدید را افزایش داد. مصادیق این عناصر نوظهور، رستم‌خان سپهسالار و میرزاتقی‌خان اعتمادالدوله (ساروتقی) هستند. چنانچه رستم‌خان با اعمال سیاست خشن خود در راستای تقویت پایه‌های حکومت شاه صفی، در براندازی گرجیان متنفذ در دولت صفوی و شاهزادگانی که در گرجستان فرمانروایی می‌کردند، نقش مهمی بازی کرد. رستم‌خان و حامیانش در دربار شاه صفی، در راستای رقابت با دیگر شاهزادگان گرجی معترض و استقلال‌طلب گرجستان، شاه را علیه رقبای قدرت خود نظیر موراوی، تیموراز (طهمورث) و داودخان حاکم قراباغ که مدام نسبت به حکومت مرکزی سر ناسازگاری داشتند، برانگیخت.

اتحاد داودخان و تیموراز (طهمورث) علیه شاه صفی، فرصت بسیار مناسبی برای رستم‌خان گرجی بود که با رقابت چندین ساله خود، سرانجام توانست با پیروزی بر داودخان (فرزند الله وردیخان)، وی را از حکومت قراباغ برکنار و تیموراز را مجبور به ترک خود و خانواده‌اش از گرجستان کند.^{۴۷}

چنین اختلاف و رقابتی بود که رستم‌خان سپهسالار برای دفع شورش تیموراز (طهمورث) والی گرجستان از سوی شاه صفی مأموریت یافت و با تنبیه و تأدیب تیموراز و شورشیان، آن ولایت را برای شاه صفی تسخیر نمود. شاه صفی در ارزی چنین خدمتی وی را در کارتیل گرجستان به حکومت منصوب کرد.^{۴۸} رستم‌خان تا پایان زمامداری شاه صفی در سمت والی گرجستان به خدمت مشغول بود و توانست از وقوع شورش و طغیان آن ایالت جلوگیری به عمل آورد.^{۴۹}

ب) تمایلات استقلال‌طلبانه و گریز از مرکز حُکام گرجی گرجستان

با به قدرت رسیدن صفویان به دلایل گوناگونی که قبلاً به آن اشاره شد، گرجستان مورد توجه پادشاهان این سلسله قرار گرفت. اهداف سیاسی صفویان و تحولات داخلی گرجستان موجب بروز لشکرکشی‌های مستمری به این ایالت شد که خرابی‌های زیادی را بدنبال داشت. با لشکرکشی‌های فراوانی که به این ایالت شد، امیران گرجستان فرمانبردار و خراجگزار صفویان شدند و در طی حکومت شاهزادگان گرجی در گرجستان، هر بار آنان با هدایای فراوان و عده‌ای از غلامان و کنیزان به خدمت پادشاهان صفوی می‌آمدند و یا یکی از بستگان نزدیک خود را با هدایا و تحف بسیار به دربار پادشاه صفوی اعزام می‌نمودند.

اگرچه شاهزادگان و امرای گرجی به ظاهر انقیاد و اطاعت خود را به پادشاهان صفوی اظهار می‌نمودند. اما با حضور رو به ازدیاد گرجیان در ایران بویژه از زمان شاه‌عباس اول به بعد و علاقه و دلبستگی عمیق و باطنی آنها به دیار و سرزمینشان گرجستان، خاطره خرابی‌ها، ویرانی و کشتارهایی که صفویان در اردوکشی‌های نظامی خود به گرجستان داشتند، را فراموش نکرده بودند و مترصد فرصت بودند. به روایت سیاح فرانسوی «به محض اینکه فرصتی دست دهد تعداد زیادی از ایشان حاضرند قیود فعلی را پاره کنند و به انتقام بی‌عدالتی‌های گذشته برپا خیزند».^{۵۰}

بنابراین این گونه تمایلات استقلال‌طلبانه گرجیان در برابر عملکرد دولت صفویه از عواملی بوده است که در فرصت‌های مناسب، حاکمان گرجی را تحریک می‌نمود که برای رسیدن به هدف یعنی کسب حکومت مستقل، به برانگیختن مردم علیه دولت مرکزی پردازند و به شورش دست زنند. این اقدامات عکس‌العمل خشن پادشاهان صفویه را به دنبال داشت که خود موجب خسارت‌های بسیاری در گرجستان مانند کوچ گرجیان، تلفات نیروی انسانی، خرابی آبادی‌ها و آسیب‌های دیگر می‌شد. این خشونت‌ها و لشکرکشی‌ها از نظر روانی، تمایل به آزادیخواهی و استقلال و از زیر یوغ و سلطه صفویان در آمدن را، در گرجیان تقویت می‌کرد.^{۵۱} چنانچه شاهزادگان گرجی (موراوی و تیموراز (طهمورث)) در موارد بسیاری با داودخان و حاکمان دیگر نواحی، علیه شاه صفی در یک اتحاد منسجم قرار گرفتند و با توجه به جوانی و بی‌تجربگی شاه صفی، درصدد تغییر سلطنت نیز برآمدند و مطرح نمودن صفی قلی میرزا^{۵۲} فرزند شاه‌عباس اول و فرزندخوانده امامقلی‌خان حاکم فارس^{۵۳} ابزار بسیار مناسبی بود که داودخان حاکم قراباغ مطرح ساخته بود. چنانکه برای عملی کردن این برنامه (مقوله جانشینی) تیموراز مکاتباتی به حاکمان دیگر نواحی ارسال نمود و همراهی و علاقه امامقلی‌خان را با چنین برنامه‌ای اعلام داشت. اسکندر بیگ منشی ترکمان در سطور زیر چند به مضمون و محتوای این نامه‌ها اشاره کرده و چنین گوید:

«در این اثنا کتاباتی که طهمورث نادان و داوود مردود به امراء شیروان و چخورسعد و آخسقه و آن حدود نوشته تصریح نموده بودند این اعمال که از آنها صدور یافته از روی دولتخواهی این

خاندان و تمشیت امور دولت پادشاه زاده‌ای است که در فارس است عنقریب لوای دولتش به سعی ما و امامقلی خان و عساکر فارس ارتفاع خواهد یافت و چون آن مکاتیب سمع همایون گشت و پرتو شعور امامقلی خان بر این معنی تافت بندگان اشرف خاقانی با او بدمطنه و او با نواب کامیاب بدگمان شدند.^{۵۴}

ج) غرور، قدرت طلبی و رفتارهای خودسرانه امرای گرجی (تیمور از (طهمورث) و موراوی)

برخی از اعمال و تحرکات توام با غرور و توطئه امیران گرجستان در آن حدود، موجب بدبینی و سلب اعتماد شاه صفی از آنان گردید. سوابق پناهندگی تیموراز (طهمورث) و موراوی به عثمانی، روابط پنهانی تیموراز (طهمورث) با داودخان حاکم قراباغ، همکاری تیموراز (طهمورث)، با داودخان در قتل و غارت مردم قراباغ و گنجه، ادعای برداشتن شاه صفی از تخت سلطنت از سوی تیموراز (طهمورث)، درخواست موراوی از حمایت عثمانی و... ذهن و اندیشه شاه صفی را نسبت به موراوی و تیموراز (طهمورث) مظنون و مسموم ساخت. و با توجه آگاهی که امرای گرجی از سیاست خشونت و قتل‌های شاه صفی داشتند، دچار ترس و وحشت شدند.^{۵۵} از اینرو درصدد برآمدند تا با اتحاد حکام نواحی دیگر اقدامات پیشگیرانه انجام دهند. چنانچه تیموراز (طهمورث) پس از اتحاد با داودخان برای عملی کردن برنامه‌های خود علیه دولت مرکزی (شاه صفی) نامه‌هایی به حاکمان و امرای شیروان، چخورسعد و آخسقه و دیگر مناطق نوشت و آنها را به همراهی و مساعدت با خود فراخواند. البته برخی از مکاتبات و نامه‌های ارسالی بوسیله امراء دیگر مناطق به دربار ارسال و شاه صفی از طرح عملیات و نقشه‌های تیموراز (طهمورث) مطلع گردید. روایت اسکندر بیک منشی ترکمان در این باره چنین است:

«کتابات مذکور را امرای مزبور به درگاه معلی فرستاده مخالفت طهمورث به اغوای داودخان مردود و بین‌الجمهور سمت ظهور یافت...»^{۵۶}

رسیدن چنین اخباری به شاه صفی، عزم و اراده وی را در قتل و سرکوب یاغیان جزم نمود و این فکر به شاهزادگان گرجی دست داد که سرنوشت مرگ در انتظارشان است. از اینرو موراوی و تیموراز (طهمورث) به شورش علیه شاه صفی دست زدند.

د) دخالت عثمانی در حوادث گرجستان و تحریک عاملین شورش

همان طور که قبلاً گفته شد، بدلیل اهمیت گرجستان، برخی از دولت‌های همسایه ایران بویژه دولت عثمانی در رقابت با ایران درصدد تصرف و یا تسلط بر ایالت گرجستان بودند. از طرفی کشمکش و اختلاف درونی میان امراء و شاهزادگان گرجستان، حمایت دولت صفویه را از یکی از شاهزادگان حامی را بدنبال داشت. چنین شرایطی باعث دخالت برخی از کشورهای همسایه گرجستان نظر داشتند را در تحولات داخلی این ایالت می‌شد. در این میان دخالت رقیب و همسایه

ایران یعنی دولت عثمانی در حوادث داخلی گرجستان موجب تحریکات حاکمان و شاهزادگان گرجی و شورش علیه دولت صفوی می‌شد. چنانچه «موراوی» به روایت مورخان عصر صفوی در جنگی که با سپاه قزلباش داشت، تعداد زیادی از اُمراء و سرداران قزلباش را به قتل آورده و سرهای کشته‌شدگان را به منظور انقیاد و فرمانبرداری و اعلام دوستی به همراه هدایایی نفیس به عثمانی ارسال و دولت عثمانی را برای تصرف گرجستان و شیروان ترغیب به حمله نمود. دولت عثمانی نیز در مقابل این اظهار انقیاد، فرمان حکومت کارتیل را به نام موراوی و فرمان حکومت ایالت کاختی (کاخت) را به همدست وی تیموراز (طهمورث) که قبلاً به عثمانی پناهنده شده بود، ارسال کرد.

بنابراین عثمانی‌ها که سیاست خود را متناسب با تحولات و شرایط داخلی حکومت صفوی تنظیم می‌کردند، با مرگ شاه‌عباس اول و تغییر سلطنت و فرصت به وجود آمده پس از مرگ شاه‌عباس اول و جوانی و ناکارآمدگی شاه صفی، از نخستین آشفستگی‌ها و پریشانی‌های اوضاع داخلی اوایل حکومت شاه صفی استفاده کردند و با پشتیبانی و تحریک موراوی گرجی (۱۰۳۸ هـ.ق) توانستند مناطقی از ایران را تصرف و سلطان عثمانی، خسروپاشا وزیر اعظم خود را مأموریت داد تا موراوی را در شورش علیه شاه صفی و حمله به سپاه ایران همراهی کند.^{۵۷}

ه) تحریکات و وسوسه‌های داودخان حاکم قراباغ

داودخان حاکم قراباغ و گنج‌برادر امامقلی‌خان حاکم فارس و فرزند الله‌وردیخان، از خاندان مورد غضب شاه صفی بود. داودخان برای اجرای برنامه‌های خود علیه شاه صفی و دولت مرکزی درصدد دوستی و ارتباط با تیموراز (طهمورث) برآمد و حتی زمانی که حکومت قراباغ را داشت، پنهانی روابطی با تیموراز (طهمورث) داشت و ذهن و اندیشه او را علیه شاه صفی مشوش و مظنون ساخت. و به او وانمود می‌کرد که شاه صفی قصد جان او را دارد.^{۵۸} به این ترتیب داودخان توانست نه تنها وی را علیه شاه صفی تحریک به شورش نماید، بلکه او را با برنامه‌های خود همراه و همگام نماید. این وضعیت همکاری و هماهنگی پس از عزل داودخان از حکومت قراباغ تشدید یافت و داودخان سعی نمود که از تیموراز (طهمورث) به عنوان حربه‌ای برای حفظ خود استفاده کند.

اسکندر بیگ منشی ترکمان هماهنگی و اتحاد داودخان و تیموراز (طهمورث) و تأثیر وسوسه‌های داودخان بر تیموراز (طهمورث) را چنین بیان می‌کند:

«میانه او [تیموراز] و داودخان به همان دستور طریقه خصوصیت و دوستی بود هرچند گاه یکدیگر را ملاقات نموده، چند روزی با هم صحبت داشته در کنار گرداب قبری و قاتق و شکارگاه‌های حدود قراباغ و گرجستان با یکدیگر شکار کرده و دو تن از یکدیگر جدا می‌شدند.»^{۵۹}

۵. پیامد شورش‌های گرجستان در مناسبات ایران و عثمانی

مناسبات دو کشور ایران و عثمانی در دوره شاه صفی تحت تأثیر عوامل گوناگونی بود که اساس آن در خصوصت‌های دیرینه دو کشور ریشه داشت که از ابتدای تأسیس سلسله صفویه شروع

و تا دوران پادشاهی شاه صفی تداوم یافته بود. تحریکات مرزی اقوام و طوایف حامی عثمانی، عدم تعیین حدود و ثغور مرزی طرفین، افزون طلبی و توسعه ارضی، اختلافات مذهبی دو کشور و وجود ازبکان در مرزهای شرقی ایران به عنوان هم‌پیمان عثمانی از جمله عللی است که می‌توان در بروز اختلاف میان دو کشور به حساب آورد.

یکی از مهم‌ترین عواملی که در ایجاد اختلاف و برهم زدن مناسبات ایران و عثمانی در دوره شاه صفی مطرح است، شورش‌های اُمراء و شاهزادگان گرجی و تحریکات آنان است که با پناهنده شدن به عثمانی توانستند زمینه اختلاف و تقابل دو کشور را در دوره شاه صفی فراهم کنند.

«موراوی» در دوران پادشاهی شاه‌عباس اول در گرجستان علیه دولت صفوی طغیان کرد و با ناتوانی و شکست در مقابل سپاهیان قزلباش به سرزمین عثمانی پناهنده شد.^{۶۰} موراوی با مرگ شاه‌عباس اول و بهره‌گیری از مقتضیات لحظه‌ای دوران سلطنت ضعیف شاه صفی، به قصد اینکه بتواند تحت لوای حمایت عثمانی در گرجستان به حکومت برسد و خود مستقل حکمروایی کند، به تشویق و تحریک سلطان عثمانی برای حمله به ایران پرداخت و بدین ترتیب شورش‌های گرجستان که از همان آغاز حکومت صفویه نقش مهمی در مناسبات ایرانی و عثمانی بازی می‌کرد، این بار هم موجب تقابل و اختلاف دو کشور گردید. از طرفی نیز سلطان عثمانی در راستای دستیابی به اهداف سیاسی خود و انتقام‌گیری از شکست‌های قبلی ایران، در واکنش به خواست موراوی گرجی مبنی بر همراهی سلطان عثمانی با او، خسروپاشا صدراعظم خود را مأموریت جنگ با ایران نمود.^{۶۱}

شاه صفی با آگاهی یافتن از پیشروی سپاهیان عثمانی به جانب مرزهای ایران، از اصفهان به همدان آمد و این شهر را ستاد عملیات نظامی خویش در مقابل عثمانی‌ها قرار داد و با جمع‌آوری بسیاری از اُمراء و لشکریان در گوشه و کنار کشور و تجهیز آنها برای دفاع و جلوگیری از تصرف بغداد، برای کمک به بیگلربیگی بغداد اعزام کرد.^{۶۲} سرانجام میان سپاه طرفین در حوالی قلعه مریوان نبرد شدیدی در گرفت و لشکریان ایران به سختی شکست خوردند و عثمانی‌ها تا همدان پیشروی کردند. شاه صفی از این شکست چنان خشمگین شد که فرمان قتل «زینل بیگ» سپهسالار ایران را صادر^{۶۳} و رستم‌خان دیوان بیگی که قبلاً شجاعت و جلالت خود را در شورش‌های گرجستان نشان داده بود، به سپهسالاری ایران برگزیده شد.^{۶۴} پادشاه عثمانی (سلطان مراد)، همزمان با اعزام خسروپاشا به سوی ایران، سپاه دیگری تحت فرماندهی موراوی گرجی به آذربایجان فرستاد.^{۶۵} موراوی در آذربایجان از رستم بیگ شکست خورد و سپاه عثمانی که بغداد را در محاصره گرفته بودند، کاری از پیش نبردند و در مقابل سپاه صفوی عقب‌نشینی کردند.

ایران پس از آگاهی از تصمیم عثمانی‌ها به عقب‌نشینی، شهر زور و حله را نیز تصرف کرد. به دلیل چنین ناکامی و شکستی که سپاه عثمانی متحمل شده بود، خسروپاشا عزل شد و به فرمان

سلطان مراد عثمانی، محمدپاشا مأمور حمله به سرحدات ایران شد و سلطان نیز در این لشکرکشی حضور یافت و با سنگدلی تمام توانست انضباطی در صفوف ارتش برقرار کند و در دیار بکر زمینه را برای حمله به بغداد فراهم نماید.^{۶۶}

سپاه عثمانی در اوایل محرم سال ۱۰۴۵ هـ ق ایروان را محاصره کرد. مدافعان ایروان که از سنگدلی و کشتارهای شاه صفی کینه و نفرتی فراوان داشتند به زودی تسلیم شدند. محاصره یازده روز بیشتر ادامه پیدا نکرد که «طهماسب‌قلی‌خان» حاکم ایروان شهر را به دشمن تسلیم نمود. سلطان عثمانی در ازای چنین خیانتی، به وی مقام وزارت بخشید و به عثمانی مراجعت کرد. بعد از مراجعت سلطان عثمانی، سپاه صفوی به محاصره قلعه پرداخت و قلعه را تصرف نمودند.

به دنبال این درگیری‌ها، سلطان عثمانی در سال ۱۰۴۷ که عزم تصرف بغداد را داشت با نیروی عظیم که به گفته شاملو «بیرون از حیّز تعداد و حصر شمار بعزم تسخیر قلعه بغداد»^{۶۷} حرکت کرد. شاه صفی نیز با آگاهی از این خبر، نیرویی به فرماندهی رستم‌خان سپهسالار روانه نمود. اما قبل از آنکه سپاه قزلباش وارد آن منطقه شود، «بگتاش خان» بیگلربیگی و حاکم بغداد طی مذاکره صلحی، بغداد را به عثمانی‌ها واگذار نمود. پس از این پیروزی بود که سلطان عثمانی طی نامه‌ای از شاه صفی خواست که سرزمین‌های اجدادی او را باز پس دهد.

چندی بعد دو کشور بر سر اختلافات مرزی و ادعاهای ارضی بویژه درباره بغداد، نمایندگان و سفرایی را ردّ و بدل کردند و نهایتاً نماینده تام‌الاختیار ایران برای مذاکره با عثمانی به قصر شیرین رفت. مذاکرات طرفین به عقد قراردادی منتهی شد که به قرارداد قصر شیرین یا قرارداد زهاب شهرت یافت. بر اساس این قرارداد، بغداد، نواحی بدره، حصان، خانقین، مندلی و درتنگ در حوالی بغداد تا سر میل و قسمتی از مناطق عشیره جاف و روستاهای قلعه زنجیر و ظالم علی در جوار شهر زور به عثمانی‌ها واگذار شد. ایروان نیز به ایرانیان داده شد و قلاع موجود در قطور و ماکو و قارص و قلعه زنجیر تخریب شدند.^{۶۸} ضمناً جزء شرایط صلح قرار شد که دولت و ملت ایران از سب و لعن خلفای سه‌گانه ابوبکر، عمر و عثمان خودداری کنند. این صلح که به جنگ‌های ده‌ساله ایران و عثمانی در دوره شاه صفی پایان داد، تا پایان دولت صفوی برقرار و محترم ماند.

قرارداد زهاب موجب گردید که مرزهای ایران و عثمانی تثبیت شود و خصومت میان طرفین پایان پذیرد. این امر هرچند موجب آسایش به خصوص مردم مناطق غربی ایران گردید، اما غفلت فرماندهان و سرداران قشون از امور نظامی در زمان صلح را بدنبال داشت. چنانچه ۸۶ سال بعد، ارتشی که بغداد را فتح کرد و ایروان و قندهار را تصرف نموده بود، در برابر عده‌ای یاغی آشوبگر افغان از پای درآمد و اصفهان پایتخت شاهان صفوی و به قول اروپائیان، صوفی بزرگ به دست مشت‌ی غارتگر و شورشی افتاد که نه تعلیمات نظامی داشتند و نه تجهیزات کافی.^{۶۹}

نتیجه‌گیری

ایالت گرجستان در عصر صفویه از موقعیت سیاسی، اقتصادی و استراتژیکی مهمی برخوردار بود و در تقسیم‌بندی نظام ایالات و ولایات آن دوره، یکی از والی‌نشین‌های خراجگزار ایران بود. اوضاع و شرایط سیاسی و اجتماعی حاکم بر ایالت گرجستان، تضاد داخلی و اختلافات شاهزاده‌نشین‌های گرجی بویژه کارتیل و کاخت و امرای آن‌ها، گرایش‌ات استقلال‌طلبی و آزادیخواهی حاکمان گرجی، دخالت و تحریکات دول بیگانه بویژه عثمانی و تحولات سیاسی داخلی دربار صفوی، در ناآرامی‌ها و بحران‌های گرجستان در خلال دوره صفویه مؤثر بوده است.

با مرگ شاه‌عباس اول و به سلطنت رسیدن شاه صفی، دو تن از شاهزادگان گرجی (موراوی ۱۰۳۹ هـ.ق و تیمور از ۱۰۴۲ هـ.ق) از فرصت بدست آمده پس از مرگ شاه‌عباس و شرایط ناشی از تغییر سلطنت در ایران، با قصد کسب حکومت مستقل و جدا ساختن گرجستان و مخالفت با سیاست خشونت و کشتارهای شاه صفی، ضمن تحریک احساسات جدایی‌خواهی و تجزیه‌طلبی گرجیان، به شورش علیه شاه صفی دست زدند. عاملین شورش جهت دستیابی به اهداف و برنامه‌های عملیاتی خود دست یاری و کمک به سوی دولت عثمانی دراز نمودند. دولت عثمانی نیز که آشفتگی‌های اولیه دوران زمامداری شاه صفی را فرصت مناسبی برای دخالت در امور داخلی صفویه می‌دانست، حمایت از شورشیان را بهانه‌ای برای حمله به ایران و اشغال بخش‌هایی از غرب ایران قرار داد. اگرچه سرنوشت و تلاش شورشیان در گرجستان، برای کسب استقلال و جدایی گرجستان نافرجام بود، اما ضعف دیپلماسی، بی‌تدبیری شاه صفی و تضاد داخلی میان نخبگان و درباریان موجب تشدید بحران شد و بدین ترتیب با ورود عثمانی‌ها به صحنه تحولات داخلی ایران، مناسبات دو کشور ایران و عثمانی به تیرگی گرائید تا جایی که منجر به یک دوره جنگ‌های ممتد ده‌ساله میان دو دولت گردید و تا انعقاد معاهده صلح زهاب ۱۰۴۹ هـ.ق ادامه یافت.

یادداشت‌ها:

- ۱- باستانی پاریزی، محمد ابراهیم، سیاست و اقتصاد عصر صفوی، تهران: صفی‌علیشاه، ۱۳۴۸، صص ۳-۲۳۲.
- ۲- میرزاسمیعا، تذکره‌الملوک، به کوشش محمد دبیرسیاقی، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۸، صص ۴-۵؛ فلور، ویلم، دیوان و قشون در عصر صفوی، ترجمه کاظم فیروزمند، تهران: نشر آگه، ۱۳۸۸، ص ۱۲۴.
- ۳- ترکمان، اسکندربیک، تاریخ عالم‌آرای عباسی، به اهتمام ایرج افشار، تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۰، ج ۱، صص ۷-۸۴؛ تاورنیه، ژان بابتیست، سفرنامه تاورنیه، ترجمه ابوتراب نوری، تصحیح حمید شیرانی، چاپ چهارم، تهران: سنایی، ۱۳۶۹، صص ۸-۳۳۲.
- ۴- زهربرن، کلاوس میثائیل، نظام ایالات در دوره صفویه، ترجمه کیکاوس جهاننداری، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۹، ص ۱۱۳.
- ۵- ملکشا بن ملک غیاث‌الدین، احیاءالملوک، تصحیح منوچهر ستوده، بی‌جا: بی‌نا، ۱۳۴۴، ص ۵۰۳.
- ۶- اعتمادالسلطنه، محمدحسن‌خان، منتظم ناصری، تهران: طهران، ۱۲۹۸، ج ۲، ص ۵۱۲.
- ۷- ترکمان، اسکندربیک، تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۲، ص ۶۱۸.
- ۸- اولتاریوس، آدام، سفرنامه اولتاریوس، ترجمه حسین کردبچه، تهران: کتاب برای همه، ۱۳۶۹، ج ۲، ص ۶۵۹؛ جملی کارری، سفرنامه کارری، ترجمه عباس نخجوانی و عبدالعلی کارنگ، آذربایجان شرقی: اداره فرهنگ و هنر، ۱۳۴۸، ص ۱۴۹؛ تاورنیه، ژان بابتیست، سفرنامه تاورنیه، ص ۶۰۲.
- ۹- جنابدی، میرزاییک حسن‌بن حسینی، روضه‌الصفویه، به کوشش غلامرضا مجد طباطبایی، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، ۱۳۷۸، ص ۷۱۶.
- ۱۰- ترکمان، تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص ۴۳؛ حسینی قمی، قاضی احمد، خلاصه‌التواریخ، تصحیح احسان اشراقی، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۵۹، ص ۲۹۴.
- ۱۱- ترکمان، تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص ۴۳.
- ۱۲- روملو، حسن‌بیک، احسن‌التواریخ، تصحیح عبدالحسین نوایی، تهران: بابک، ۱۳۵۷، صص ۳-۶؛ سیوری، راجر، ایران عصر صفوی، ترجمه کامبیز عزیزی، چاپ اول، تهران: نشر مرکز، ۱۳۷۲، ص ۶۳.
- ۱۳- ترکمان، تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص ۸۷.
- ۱۴- رومر، هانس روبرت، «برآمدن صفویان»، تاریخ ایران دوره صفویان، ترجمه یعقوب آژند، تهران: جامی، ۱۳۸۰، ص ۱۷۳.
- 15- Riasanovsky.Nichloasv,A history of Russia, oxford, 1903,p.523.
- ۱۶- منجم، جلال‌الدین محمد، تاریخ عباسی (روزنامه ملاجلال)، به کوشش سیف‌اله وحیدنیا، تهران: وحید، ۱۳۶۶، صص ۷-۲۵۶؛ ترکمان، اسکندربیک و محمدیوسف واله اصفهانی، ذیل تاریخ عالم‌آرای عباسی، تصحیح سهیلی خوانساری، تهران: اسلامیة، ۱۳۱۷، ج ۲، ص ۶۴۷.
- ۱۷- همان، ص ۸۶۹.

^{۱۸} - نوایی، عبدالحسین، شاه‌عباس (مجموعه اسناد و مکاتبات تاریخی)، چاپ سوم، تهران: زرین، ۱۳۶۷، ج ۳، صص ۱۵-۱۱۰؛ فلسفی، نصرالله، زندگانی شاه‌عباس اول، چاپ چهارم، تهران: علمی، ۱۳۶۷، ج ۵، ص ۱۷۶۴.

^{۱۹} - ترکمان، تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۳، صص ۲۷-۱۰۲۴.

^{۲۰} - مورخان ارمنی و گرجی که درباره نواحی شمال غربی ایران در دوره صفویه، به ویژه ارمنستان و گرجستان، مطالبی را ارائه کرده‌اند و شورش‌ها و تحولاتی که در سرزمین گرجستان رخ داده‌اند، را مورد بررسی قرار داده‌اند. سنخیا چخیدزه در «وقایع نامه گرجستان» که آن را بروسه به فرانسه ترجمه کرده و در «تاریخ گرجستان عصر صفویه» ارائه داده است. عیسی‌خاسان جلالیان در تاریخ «ایسای» یا «تاریخ اگوانی» و همچنین، پارسادان گورکی جانیدزه گرجی راهب اگنا تاشویلی، گزارش‌های درباره شورش شاهزادگان و حاکمان گرجی و از جمله شورش مورای و تیموراز ارائه داده‌اند.

^{۲۱} - ترکمان، تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۳، ص ۱۰۶۱.

^{۲۲} - همان، ص ۱۰۶۲.

^{۲۳} - دلاواله، پیتر، سفرنامه پیتر دلاواله، ترجمه شعاع‌الدین شفاء، چاپ دوم، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۷۰، ص ۳۳۳.

^{۲۴} - رستم‌خان سپهسالار تا قبل از دریافت رتبه خانی، به رستم‌بیگ معروف بود. در آغاز در زمره غلامان خاصه شریفه شاه‌عباس اول بود. بنا به روایتی، رستم‌بیگ و دو برادرش به نام‌های علیقلی‌بیگ و عیسی‌بیگ که ساکن گرجستان بودند، در دوران کودکی در یکی از جنگ‌ها اسیر شدند و سربازی که آنها را به اسارت گرفته بود، هر سه نفر را شاه‌عباس فروخت. این سه برادر پس از آنکه خواجه شدند و به خدمت شاه‌عباس در آمدند، مدارج ترقی را طی نمودند. (اولتاریوس، سفرنامه اولتاریوس، ج ۲، ص ۷۴۸). رستم‌بیگ در اثر بروز شایستگی‌ها، به درجه یساولی صحبت مجلس و سپس به منصب دیوان بیگی‌گری و سرداری ولایت آذربایجان ارتقاء یافت و بامرگ شاه‌عباس در خدمت صفی‌اول درآمد. (وحید قزوینی، عباسنامه، ص ۴۷). رستم‌بیگ دیوان بیگی در سال ۱۰۴۰ هـ.ق پس از قتل زینل‌خان ایشیک آقاسی با شیشاملو بدلیل کوتاهی در برابر سپاه عثمانی توسط شاه‌صفی اول، به مقام سپهسالاری رسید. شاه علاوه بر این منصب، بیگلربیگی و سرداری آذربایجان و منصب تفنگچی آقاسی‌گری را نیز به او واگذار کرد و با دریافت لقب خانی، به رستم‌خان ملقب شد. از آن پس فرماندهی نیروها و امور لشکرکشی و مقابله با تهاجم بیگانگان به رأی و تدبیر او انجام می‌شد. وی تا پایان سلطنت شاه‌صفی اول و اوایل سلطنت شاه‌عباس دوم این منصب را عهده‌دار بود و سپس به فرمان شاه‌عباس دوم به قتل رسید. (واله اصفهانی، خلدبرین، ص ۱۴۵).

^{۲۵} - ترکمان، تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، صص ۳۰-۲۵.

^{۲۶} - شاملو، ولی قلی بن داود قلی، قصص الخاقانی، به کوشش حسن سادات نصری، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۱، ص ۲۱۱.

^{۲۷} - همان، ص ۲۵۱.

- ۲۸- نوایی، عبدالحسین و عباسقلی غفاری فرد، تاریخ تحولات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی ایران در دوره صفویه، تهران: سمت، ۱۳۹۲، صص ۲-۲۳۱.
- ۲۹- ترکمان، تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۳، ص ۱۰۲۵.
- ۳۰- همان، ص ۱۰۶۲.
- ۳۱- ترکمان؛ واله اصفهانی، ذیل تاریخ عالم‌آرای عباسی، ص ۳۶.
- ۳۲- سهراب‌خان گرجی از بزرگان و اعیان ایالت کارتیل گرجستان بود. در دوره زمامداری شاه عباس اول زمره غلامان درگاه او درآمد و به خدمت او مشغول شد. در آن زمانی که مورای گرجی از شاه‌عباس رویگرن شد، سهراب‌خان نیز با او متحد گردید و به قتل قرچقای‌خان سپهسالار و یوسف‌خان بیگلربیگی شیروان اقدام نمود.
- ۳۳- اصفهانی، محمدمعصوم بن خواجگی، خلاصه‌السییر، به اهتمام ایرج افشار، تهران: علمی، ۱۳۶۸، ص ۹۸.
- ۳۴- ترکمان، تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۳، ص ۱۷۰۳.
- ۳۵- ترکمان؛ واله اصفهانی، ذیل تاریخ عالم‌آرای عباسی، ص ۱۱۰.
- ۳۶- اصفهانی، خلاصه‌السییر، صص ۸-۱۳۷.
- ۳۷- محمد قلی‌خان زیاداوغلی قاجار در دوران سلطنت شاه‌عباس اول در قراباغ و گنجه ریاست ایل قاجار را برعهده داشت و قراباغ و گنجه تیول زیاداوغلی‌های قاجار بود. در جریان شورش گئورکی ساکاآزده معروف به مورای علیه شاه عباس اول در سال ۱۰۳۵ به دلیل قصور محمدقلی‌خان در سرکوبی این شورش و در پی سیاست شاه عباس اول مبنی بر عزل حاکمان قزلباش از حکومت ایالات وانتصاب غلامان قفقازی به جای آنها، محمدقلی‌خان زیاد اوغلی عزل و داود خان فرزند الله‌وردیخان را به حکومت قراباغ و گنجه منصوب نمود (اصفهانی، خلاصه‌السییر، ص ۱۵۴).
- ۳۸- خسرو میرزا گرجی معروف به رستم‌خان برادر بگرات‌خان و نواده لوارصاب‌خان بود. وی قبل از اینکه به فرمانروایی گرجستان برسد، داروغه اصفهان و قوللر آغاسی بوده و با نام خسرومیرزا و خسروخان شهرت داشت. Oberling P. Georgians and Circassians in Iran, studia Caucasia, 1963, Lohe, vol.1, pp 43-127.
- ۳۹- ترکمان؛ واله اصفهانی، ذیل تاریخ عالم‌آرای عباسی، ص ۱۱۴.
- ۴۰- همان، ص ۱۱۵.
- ۴۱- واله اصفهانی، محمدیوسف، خلدبرین، به کوشش میرهاشم محدث، تهران: بنیاد موقوفات محمود افشار، ۱۳۷۲، ص ۱۴۵.
- ۴۲- ترکمان؛ واله اصفهانی، ذیل تاریخ عالم‌آرای عباسی، صص ۱۵-۱۳.
- ۴۳- اصفهانی، خلاصه‌السییر، ص ۱۵۴؛ شاملو، قصص الخاقانی، ص ۲۱۳.
- ۴۴- همان، ص ۶۱؛ ترکمان؛ واله اصفهانی، ذیل تاریخ عالم‌آرای عباسی، ص ۱۳۴.

- ۴۵- همان، ص ۱۳۶؛ حسینی استرآبادی، حسن بن مرتضی، تاریخ سلطانی از شیخ صفی تا شاه صفی، به اهتمام احسان اشراقی، چاپ دوم، تهران: علمی، ۱۳۶۶، ص ۲۴۷؛ شاملو، قصص الخاقانی، ص ۲۱۳.
- ۴۶- اولتاریوس، سفرنامه اولتاریوس، ج ۲، ص ۷۴۶.
- ۴۷- ترکمان؛ واله اصفهانی، ذیل تاریخ عالم‌آرای عباسی، ص ۱۱۸.
- ۴۸- حسینی استرآبادی، تاریخ سلطانی از شیخ‌صفی تا شاه صفی، ص ۲۵۹؛ اولتاریوس، سفرنامه اولتاریوس، ج ۲، ص ۷۴۸.
- ۴۹- وحید قزوینی، میرزامحمد طاهر، عباسنامه، تصحیح ابراهیم دهگان، اراک: کتابفروشی داودی، ۱۳۲۹، ص ۴۷.
- ۵۰- دلاواله، سفرنامه، ص ۳۳۳.
- ۵۱- همان.
- ۵۲- شاه عباس اول بنا به علاقه و محبت فراوانی که به امامقلی‌خان حاکم فارس داشت، یکی از زنان حرمسرای خود را به همسری امامقلی‌خان درآورد. طبق روایت و گزارش منابع عصر صفوی، این زن هنگام خروج از حرمسرا، سه ماه آبستن بود و بعد از شش ماه نزد امامقلی‌خان، فرزند پسری به دنیا آورد که در اصل فرزند شاه عباس بوده است. این پسر که صفی‌قلی‌خان نام داشت از طرف امامقلی‌خان به حکومت لار منصوب شد. ظاهراً او در این سال‌ها فکر تصرف تخت و تاج را داشت و به همین دلیل بردارانش فتحعلی‌بیک و علیقلی‌بیک را (فرزندان امامقلی‌خان حاکم فارس) را نیز با خود همراه ساخته بود. چنانکه زمانی که شاه‌صفی، امامقلی را به نزد خود فراخوانده بود، صفی‌خان و بردارانش پیشنهاد شورش علیه شاه‌صفی را به پدر دادند که او این پیشنهاد را رد نمود و با پای خویش به دربار شاه‌صفی تن به مرگ داد. (واله‌اصفهانی، خلدبرین، ص ۱۴۸؛ اولتاریوس، سفرنامه اولتاریوس، ج ۲، ص ۵۱۸).
- ۵۳- ترکمان؛ واله اصفهانی، ذیل تاریخ عالم‌آرای عباسی، ص ۱۱۵؛ اولتاریوس، سفرنامه اولتاریوس، ج ۲، ص ۷۳۲؛ تاورنیه، سفرنامه تاورنیه، ص ۵۱۸.
- ۵۴- ترکمان؛ واله اصفهانی، ذیل تاریخ عالم‌آرای عباسی، ص ۱۱۶.
- ۵۵- همان، صص ۸۶ و ۱۲۰؛ تاورنیه، سفرنامه تاورنیه، صص ۴۹۹-۵۰۳.
- ۵۶- ترکمان؛ واله اصفهانی، ذیل تاریخ عالم‌آرای عباسی، ص ۱۱۵.
- ۵۷- ترکمان، تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، صص ۳۰-۲۵.
- ۵۸- ترکمان؛ واله اصفهانی، ذیل تاریخ عالم‌آرای عباسی، ص ۱۱۵.
- ۵۹- همان، ص ۱۱۱.
- ۶۰- ترکمان، تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۳، ص ۱۷۰۳.
- ۶۱- همان، ج ۱، صص ۳۰-۲۵.
- ۶۲- اصفهانی، خلاصه السیر، صص ۶۹-۶۸.

- ^{۶۳} - تفرشی، میرمحمدحسین، تاریخ شاه صفی، به کوشش محسن بهرام‌نژاد، تهران: میراث مکتوب، ۱۳۸۸، ص ۲۳۳؛ اصفهانی، خلاصه‌السير، صص ۹۲-۹۴.
- ^{۶۴} - نوایی، عبدالحسین، روابط سیاسی و اقتصادی ایران در دوره صفویه، چاپ اول، تهران: سمت، ۱۳۷۷، ص ۳۳.
- ^{۶۵} - نوایی؛ غفاری فرد، تاریخ تحولات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی ایران در دوره صفویه، ص ۲۳۱.
- ^{۶۶} - نوایی، روابط سیاسی و اقتصادی ایران در دوره صفویه، ص ۳۴.
- ^{۶۷} - شاملو، قصص الخاقانی، صص ۲۵۴-۲۵۵.
- ^{۶۸} - اصفهانی، خلاصه‌السير، ص ۷۳.
- ^{۶۹} - نوایی، روابط سیاسی و اقتصادی ایران در دوره صفویه، ص ۳۶.